

بهره‌گیری از شؤن معصوم

در استنباط احکام فقهی زنان و خانواده*

سعید ضیائی فر**

چکیده

ابلاغ پیام الاهی یکی از شؤن مهم پیامبر(ص) و امام(ع) است. این شأن، تنها شأن پیامبر و امام نیست، بلکه معصومان، شؤن دیگری نظیر تفریح، تفسیر، ولایت، ارشاد و... داشته‌اند.

در این نوشتار تلاش شده است تا برخی از دیگر شؤن معصومان، به اختصار توضیح داده شود و با تتبع گسترده در روایات حوزه احکام خانواده، روایاتی بررسی شود که بعضاً تصور می‌شود روایات فقهی است ولی به گمان نگارنده، از شؤن دیگری صادر شده‌اند و در نتیجه، قابل استناد در فقه نیستند. پیامد مهم این بهره‌گیری، آن است که برخی از احکام که در روایات آمده، احکام شرعی نیست و فقیه نمی‌تواند آن‌ها را مستند استنباط خود قرار دهد. پیامد دیگر این بهره‌گیری، آن است که برخی احکام مذکور در روایات، از تفریعات احکام فقهی خواهد بود و ممکن است در زمان یا مکان دیگری، مصداق حکم فقهی نباشد و نتوان به جاودانگی آن‌ها فتوا داد. استفاده دیگر،

* تاریخ دریافت ۹۳/۲/۸؛ تاریخ پذیرش ۹۳/۴/۵.

** عضو هیأت علمی و معاون پژوهشی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

حل تعارض روایات به ظاهر متعارض است.

به گمان نگارنده، استفاده از شؤن معصوم یکی از راه‌حل‌های بسیار مهم در حوزه احکام فقهی زنان و خانواده است و می‌تواند افق‌های جدیدی را پیش روی پژوهشگران این عرصه قرار دهد.

کلیدواژه‌ها

احکام زنان و خانواده، شؤن معصوم، حکم فقهی، حکم موقت.

مقدمه

شؤن پیامبر (ص) و امام (ع) یکی از مباحث مهم کلامی است (سیدمرتضی، ۱۴۱۰ق، ۱/۱۲۸) که ظرفیت فراوانی برای استفاده در اجتهاد دارد، به گمان نگارنده، همه شؤن پیامبر (ص) و امام (ع)، به صورت کامل استقصا نشده است و از این شؤن در عرصه علوم مختلف اسلامی - از جمله فقه - به خوبی استفاده نشده است؛ در حالی که اگر این شؤن به صورت کامل استقصا شود و مهم‌تر از آن، این شؤن در ابواب مختلف فقهی به درستی به کار گرفته شود، پیامدهای قابل توجهی در فقه، به همراه خواهد داشت که از زمره آن‌ها می‌توان به شناخت دقیق احکام شرعی مطابق با مقتضیات زمان، حل تعارض میان روایات، حل تعارض میان روایات و قرآن، و حتی حل تعارض میان احکام شرعی و عقل یا عرف به صورت فی‌الجمله، اشاره کرد. از شؤن معصوم می‌توان در ابواب گوناگون فقهی استفاده کرد؛ ولی از آن‌جا که بررسی و تطبیق آن‌ها در همه ابواب فقهی بیش از ظرفیت یک مقاله علمی است، در این نوشتار این الگو را در حوزه مسائل زنان و خانواده بررسی می‌کنیم و بررسی در ابواب دیگر را به فرصت دیگری وامی‌گذاریم.

پرسش اصلی نوشتار حاضر، این است که چه نوع استفاده‌هایی از شؤن معصوم در احکام فقهی زنان و خانواده می‌توان داشت؟

برای پاسخ به این پرسش، لازم است از یک سو، انواع شؤن معصوم (ع) را به اختصار توضیح دهیم؛ و از سوی دیگر، نمونه‌ها و مثال‌های فقهی‌ای را بیان کنیم که باعث استنباطی متفاوت می‌گردد، هرچند به صورتی احتمالی.

۱. شأن ابلاغ

یکی از اصلی‌ترین شؤن پیامبر (ص) دریافت معصومانه پیام الهی به صورت مستقیم یا به

واسطه فرشته از خداوند متعال و ابلاغ معصومانه آن به مردم است. همچنین یکی از اصلی ترین شؤون امام(ع)، دریافت معصومانه پیام الاهی از پیامبر(ص) و یا امام پیشین و ابلاغ معصومانه آن به مردم است. آیات و روایات بسیاری این شأن را بیان می کند. بسیاری از دانش وران علم فقه و اصول، قاعده اولی را صدور روایت از پیامبر(ص) و امام(ع) برای ابلاغ پیام الاهی و حکم شرعی دانسته و گفته اند صدور از شأن دیگر، نیازمند دلیل و یا قرینه است (شهید ثانی، ۱۳۷۴، ۲۳۶).

برخی هم گفته اند قاعده اولی، صدور از شأن امامت و حکومت است (اشقر، ۱۴۲۴ق، ۱/۴۳۸).

برخی گفته اند قاعده اولی در این باره وجود ندارد (هادوی، ۱۳۷۸، ۳۸-۳۶).
به باور نگارنده، قاعده اولی در زمینه احکامی که بیانگر کیفیت رابطه انسان با خداوند و خود است، صدور به جهت بیان حکم شرعی است؛ ولی در زمینه احکامی که کیفیت رابطه میان انسان با دیگر انسان ها یا رابطه انسان با طبیعت است، قاعده ای کلی وجود ندارد که بر صدور از شأن ابلاغ دلالت کند بلکه باید به شواهد و قرائن موردی مراجعه کرد.

طبق دیدگاه اول، برای عدول از قاعده اولی، صدور روایت به جهت ابلاغ حکم شرعی، به دلیل یا قرینه نیاز داریم؛ ولی بر اساس سایر دیدگاه ها برای صدور روایت از شأن ابلاغ، به قرینه و دلیل نیاز خواهد بود. این مطلب، طبق دیدگاه دوم و سوم، واضح است؛ و طبق دیدگاه چهارم، چون احکام خانواده از سنخ رابطه انسان با دیگر انسان ها است، به صورت طبیعی قاعده اولی، وجود نخواهد داشت.

۲. شأن تبیین و تفسیر

یکی دیگر از شؤون پیامبر(ص) و امام(ع)، شأن تبیین و تفسیر است. گاهی یک کلمه که در قرآن یا روایت آمده، به تفسیر و تبیین نیاز دارد؛ نظیر «ثیابهن» در آیه شریف ۶۰ سوره نور. آیا در این آیه، مراد این است که زنان بازنشسته و از کار افتاده اشکالی ندارد که تنها چادرشان را کنار بگذارند یا اشکالی ندارد که حتی لباس های دیگرشان را نیز کنار بگذارند. از امام(ع) در این باره سؤال می شود، امام(ع) می فرماید اشکالی ندارد که تنها چادرشان را کنار بگذارند (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۲۰/۲۰۳، حدیث ۳)؛ و گاهی جمله ای در قرآن یا روایت آمده که به تبیین و توضیح نیاز دارد؛ نمونه آن، حدیث زیر است:

«قلت له: ارأیت قول رسول الله(ص): یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب؛ فسر لی

ذلك! فقال: كل امرأة ارضعت من لبن فحلمها ولد امرأة اخرى من جارية او غلام فذلك الرضاع الذي قال رسول الله (ص) و كل امرأة ارضعت من لبن فحلمين كانا لها واحداً بعد واحد من جارية او غلام فان ذلك ليس بالرضاع الذي قال رسول الله (ص): يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» (كلینی، ۱۳۶۷، ۴۴۲/۵)؛

«برایم این کلام رسول خدا را که فرمود «آنچه با نسب، باعث محرمیت می‌شود، با شیر دادن هم باعث محرمیت می‌شود» تفسیر کن! امام فرمود: هر زنی از شیر شوهری که از وی باردار شده، فرزند زن دیگری را - خواه فرزند دختر باشد یا پسر - شیر بدهد، این همان شیر دادنی است که پیامبر فرمود باعث محرمیت می‌شود؛ ولی اگر زنی فرزند دیگری را - خواه پسر خواه دختر - از شیر دو شوهر شیر بدهد (یعنی مقداری از شیر شوهر اول و مقداری از شیر شوهر دوم شیر بدهد) این آن شیر دادنی نیست که رسول الله (ص) فرمود باعث محرمیت می‌شود.»

امام (ع) در این روایت کلام پیامبر (ص) درباره حلیت و حرمت نشأت گرفته از شیر دادن را تبیین کرده است که چه نوع شیر دادنی باعث محرمیت و حرمت ازدواج و چه شیر دادنی باعث حلیت آن است. دسته‌ای از روایات حوزه خانواده از شأن تفسیر و تبیین پیامبر (ص) و امام (ع) صادر شده است.

همان احتمال‌هایی که درباره صدور روایت از شأن تبلیغ بود، درباره صدور روایت از شأن تبیین و تفسیر هم قابل طرح است.

۳. شأن تفریع

یکی از شیوون دیگر پیامبر (ص) و امام (ع)، «شأن تفریع» است. مراد از شأن تفریع، بیان مفاهیم زیرمجموعه‌ای یک مفهوم کلی و عالی است که در کتاب و سنت آمده است؛ برای نمونه در قرآن کریم از «اکل مال به باطل» نهی شده است (نساء ۲۹). اکل مال به باطل، مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد که کسب درآمد از راه‌های مختلفی نظیر رشوه، غصب، قسم دروغ، و ربا را در بر می‌گیرد.

در برخی روایات، بعضی از این مفاهیم زیرمجموعه‌ای ذکر شده است؛ نظیر ربا (طباطبایی، ۱۳۹۳، ۴/۳۲۱) قمار (حویزی، بی تا، ۱/۱۷۵) رشوه (طبرسی، ۱۳۵۴، ۴/۳۷) و قرض گرفتن بدون توان پرداخت آن (حویزی، همان، ۱۷۶). ممکن است تصور شود که این قبیل روایات از شأن تفسیر امام (ع) صادر شده است و در نتیجه، اکل مال به باطل به همان

عناوینی که در روایات معتبر آمده، منحصر خواهد بود؛ ولی در واقع، این روایات بیان فروع و زیرمجموعه‌های آن معنای کلی است و در نتیجه، به عناوینی که در روایات معتبر آمده، منحصر نیست؛ بلکه هر کاری را در بر خواهد گرفت که بر آن اکل مال به باطل صدق کند در هر زمان و مکانی هرچند در عصر نزول آیه، مصداق اکل مال به باطل نبوده باشد؛ مثلاً در عصر نزول آیه اساساً چنین کاری وجود نداشته و از مسائل نوپدید است؛ مثل اکل مال از طریق شرکت‌های هرمی. فقیه اگر روایتی را صادر از شأن ابلاغ و یا تفسیر معصوم بداند، آنچه در روایت ذکر شده، هم جهان‌شمول و جاودانه خواهد بود و هم منحصر؛ اما اگر آن را صادر از شأن ابلاغ یا تفسیر نداند بلکه صادر از شأن تفریع بداند، حتماً منحصر نخواهد بود بلکه ممکن است زیرمجموعه‌های دیگری در طول زمان و گستره زمین پیدا کند.

نمونه این بحث در روایاتی که احکام خانواده را بیان می‌کند، روایاتی است که در ذیل آیه «و للمطقات متاع بالمعروف حقاً علی المتقین» (بقره/۲۴۱) وارد شده است.

اگر در عقد ازدواج، مهریه تعیین شده باشد و قبل از عمل زناشویی، طلاق صورت گیرد، مرد باید نصف مهریه را به زن بپردازد؛ ولی اگر مهریه تعیین نشده باشد، آیه شریف می‌فرماید: بر متقین لازم است که طبق آنچه متعارف است، کالایی را به زن بپردازند. در روایات، امور مختلفی به عنوان مصداق کالای متعارف ذکر شده است.

درباره این کلام خداوند متعال که «و للمطقات متاع بالمعروف حقاً علی المتقین»، در روایت آمده است که اگر مرد پردرآمد باشد، به هنگام طلاق زن، باید به وی عبد یا کنیزی بدهد؛ و اگر مرد کم‌درآمد باشد، باید به وی گندم یا کشمش یا لباس یا درهم بدهد (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۳۰۹/۱۲).

در روایت دیگر آمده است که در هنگام طلاق، به وی چادر یا مقنعه بدهد (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۳۱۰/۲۱). در روایت دیگر نیز گفته شده که مرد پردرآمد هنگام طلاق، به زن، خانه یا خادم می‌دهد؛ مردی که درآمد متوسط دارد، به زن لباس می‌دهد؛ و مرد فقیر به وی انگشتر یا یک درهم می‌دهد (شیخ صدوق، ۱۴۰۴، ۵۰۶/۳).

برخی از فقها این روایت را روایت تفسیری پنداشته و در نتیجه گفته‌اند:

بر کسی که از اقشار پردرآمد جامعه است، لازم است خادمی به زن مطلقه بدهد؛ و بر کسی که از اقشار متوسط جامعه است، لازم است لباس یا چادری بدهد؛ و بر کسی که از اقشار پایین جامعه است، لازم است انگشتری بدهد (شیخ طوسی، ۱۴۱۵ق، ۳۷۵/۴). برخی

از فقها مثال‌هایی غیر از آنچه در روایات آمده، ذکر کرده‌اند؛ ولی با اعتراض گروه دیگری از فقها مواجه شده‌اند که چرا چیزی غیر از آنچه در روایات آمده، ذکر کرده‌اید. این مطلب را محدث بحرانی از سید سند نقل کرده است (بحرانی، ۱۴۰۹ق، ۴۸۳/۲۴)؛ ولی خود وی این روایات را از باب مثال و صادر از شأن تفریع دانسته و نتیجه گرفته است که این روایات، مفید حصر نیست و صحیح هم همین است که این روایات از باب مثال و صادر از شأن تفریع است.

نمونه دیگر، روایت زیر است:

«لاتناکحوا الزنج والخزر فان لهم ارحاماً تدل علی غیر الوفاء، قال: و السنند و الهند و القند لیس فیهم نجیب یعنی القندهار» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق؛ ج ۸۳/۲۰، حدیث ۲).

برخی از فقها، این حدیث را صادر از شأن ابلاغ دانسته و به کراهت آن فتوا داده‌اند (فیض کاشانی، ۱۴۱۰ق، ۲۵۶/۲؛ طباطبایی بروجردی، ۱۴۰۹ق، ۹۳/۲۰؛ حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ۸۲/۲۰).

ولی به نظر می‌رسد که امثال این روایات، در مقام بیان حکم شرعی - که جاودانه و جهان‌شمول است - نیست، بلکه از شأن تفریعی معصوم صادر شده است؛ یعنی عنوان جاودانه و جهان‌شمول که مثلاً حکم کراهت روی آن رفته، عنوان دیگری است؛ و امام مصداق زمانی و یا منطقه‌ای خود را بیان کرده است؛ مثلاً یکی از صفات ناپسند و مورد کراهت، عدم وفاداری نسبت به شوهر است و ازدواج با زنانی که وفادار نیستند، مکروه است. امام در این روایت، برخی از مصادیق خارجی چنین زنانی را در آن زمان بیان داشته است، از این رو، در روایات دیگری از ازدواج با اقوام دیگری نظیر خوزی‌ها (ر. ک: همان، ۸۳، حدیث ۴) نهی شده است و این‌ها هم مصادیق خارجی دیگری در آن زمان بوده‌اند. در نتیجه نمی‌توان این موارد را از احکام فقهی که جاودانه و جهان‌شمول است، به حساب آورد و فتوا داد که ازدواج با زنج‌ها، خزرها، سندی‌ها، هندی‌ها، قندهاری‌ها، خوزی‌ها، و نبطی‌ها مکروه است.

نمونه دیگر این بحث، روایات مختلفی است که درباره سن بلوغ دختر آمده است و نگارنده در جای دیگری توضیح داده که علت اختلاف آن‌ها، صدور شأن تطبیق معصوم است؛ نه شأن ابلاغ و تفسیر (ضیائی فر، ۱۳۹۲، ۳۹۲).

شاید بتوان گفت که بسیاری از روایات در غیر حوزه عبادیات و اخلاقیات، از شأن تفریع است؛ در این صورت نمی‌توان به آسانی گفت قاعده اولی، صدور روایت از شأن

تبلیغ یا تفسیر است و آن را مستند استنباط فقهی قرار داد؛ بلکه در صورتی که قرائن و شواهد دیگری وجود داشت که باعث اطمینان گردید، باید گفت از شأن تفریع، صادر شده است.

۴. شأن ولایی

یکی دیگر از شؤون پیامبر (ص)، شأن ولایت است. پیامبر (ص) در مکه این شأن را داشت؛ بدین صورت که پیروان خود را رهبری می کرد و پس از استقرار در مدینه هم این رهبری به صورت حکومت ظاهر گردید. بنابر اعتقاد شیعه امامیه، امامان دوازده گانه اهل بیت (ع) چه در دورانی که رسماً عهده دار حکومت بودند (نظیر حضرت امیر المؤمنین (ع) در دوران حاکمیتش) چه در دورانی که عملاً متصدی حکومت نبودند، شرعاً به منصب امامت و ولایت منصوب بودند. از این رو، در هنگام مقتضی، دستوراتی ولایی صادر می کردند (مدرسی، ۱۳۸۶، ۴۰-۴۱). بر این اساس، دستورات ولایی آنان، به زمانی که عملاً عهده دار حکومت بودند، اختصاص نخواهد داشت؛ و به صورت طبیعی، به غیر از پیامبر (ص) و امیر المؤمنین (ع)، احتمال صدور دستور ولایی از سایر امامان اهل بیت (ع) وجود خواهد داشت و در نتیجه، روایاتی که از شأن ولایت صادر شده باشد، علی القاعده احکامی جاودانه و جهان شمول نیست و در فقه قابل استناد نخواهد بود؛ مگر این که علت و عنوان عامی از آن استفاده شود که قابل تعمیم باشد. نمونه این سنخ روایت در حوزه احکام خانواده روایت زیر است:

قال لی ابو عبدالله (ع) و سلیمان بن خالد: «قد حرمت علیکما المتعة من قبلی ما دمتما بالمدينة لانکما تکثران الدخول علی و اخاف ان تؤاخذا فیقال: هؤلاء اصحاب جعفر» (کلینی، ۱۳۶۷، ۴۶۷/۵)؛ طبق این روایت، امام (ع) ازدواج موقت را بر دو نفر از یارانشان تحریم کرده اند؛ برخی از فقها امثال این روایت را در مقام بیان حکم شرعی تصور کرده اند. از این رو، آن را طرف معارضه با روایات حلال بودن ازدواج موقت دانسته و تلاش کرده اند به گونه ای میان این دو دسته روایت (روایات حلال بودن و روایات حرام بودن) جمع کنند (نجفی، ۱۳۶۵، ۳۰/۱۵۲-۱۵۳). ولی اگر ما روایات تحریم را حکم ولایی امام بدانیم، دیگر تعارضی میان دو دسته روایت نخواهد بود و قرائن متعددی بر ولایی بودن روایات حرمت ازدواج موقت، دلالت می کند که برخی از آن ها بدین قرار است:

الف) «حرمت علیکما»؛ امام طبق این نقل، حرمت را بر این دو نفر مقرر کرده است و

خصوصیت از حیث اشخاص، زمان و مکان، نشانه حکم ولایی است؛ حکم فقهی اختصاص به زمان، مکان، و شخص خاص ندارد (امام خمینی، ۱۳۷۹، ۵/۱۸۳).

ب) «ما دمتما بالمدينة»؛ امام طبق این نقل، حرمت را برای آنان تا زمانی که در مدینه بوده‌اند، مقرر کرده است؛ یعنی هنگامی که از مدینه خارج شوند، چنین حکمی نیست. این هم همانند خصوصیت از حیث اشخاص نشانه حکم ولایی است و حکم فقهی همان گونه که گفته شد، به زمان و مکان خاص، اختصاص ندارد.

ج) «من قبلی»؛ ظاهر این تعبیر آن است که حکم از جانب امام (ع) و حکم ولایی است، نه حکم شرعی و فقهی؛ چرا که حکم فقهی و شرعی از جانب خداوند است (امام خمینی، ۱۳۸۵، ۱/۵۰).

۵. شأن ارشادی

مراد از شأن ارشادی، جنبه‌ای است که پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان فردی خیرخواه به امری که مصلحت است، راهنمایی می‌کند یا از امری که پیامد منفی دارد، نهی می‌کند؛ ولی این امر و نهی‌شان از آن جهت نیست که مولا هستند. گاهی آنان ابتدا به ساکن، مردم را از کارهایی که ممکن است در آینده همین دنیا برایشان پیامدهای منفی یا مشقت بار و یا غیرقابل جبرانی داشته باشد، بر حذر می‌دارند؛ یا به کاری که ممکن است پیامدهای مثبت داشته باشد، راهنمایی می‌کنند. گاهی نیز پیامبر (ص) و امام (ع)، طرف مشورت قرار می‌گیرند و پیامبر (ص) و امام (ع) به عنوان انسان‌های دارای عقل و تجربه، به مردم مشورت داده، آنان را راهنمایی می‌کنند. چه ارشاد ابتدایی و چه مشورتی که به درخواست مردم صورت گرفته، ممکن است از جنبه مولویتشان نباشد؛ بلکه از جنبه ارشادی و خیرخواهی آن حضرات برخاسته باشد.

دانشوران اصولی، اوامر و نواهی را به مولوی و ارشادی تقسیم کرده و در تعریف ارشادی گفته‌اند، امر ارشادی آن است که به داعی نصیحت و راهنمایی به مصالح و یا مفاسدی که بر فعل مأمور به مترتب می‌شود، صادر شده است؛ نه به جهت جعل داعی به انجام فعل. «امر ارشادی»، امری است از شأن ارشادیت و ناصحیت آمر صادر شده نه از شأن مولویت وی (اصفهانی، ۱۳۷۴، ۱/۴۱۷).

در لابه‌لای کلمات فقها، مواردی به چشم می‌خورد که روایتی را حمل به حکم ارشادی کرده‌اند، برای نمونه یکی از فقها روایاتی که فاصله میان چاه آب و چاه فاضلاب

بیان می‌کند، صادر از شأن ارشاد دانسته، در این باره می‌آورد:

آنچه برای من آشکار شد، این است که این روایات، روایات فقهی و تشریحی نیستند؛ بلکه روایاتی هستند که به مصالح امت، راهنمایی می‌کنند چون اهل بیت (ع) ملجأ مردم و پناهگاه اسلام و مسلمین بوده‌اند و مردم در هر نیازی به آن‌ها مراجعه می‌کردند؛ چه امر سیاسی - اعم از سیاست مدنی یا تدبیر منزل - چه مقاصد عالی غیر سیاسی؛ پس نباید میان روایات فقهی و غیر آن خلط کرد و صحیح نیست که این قبیل روایات را در کتاب «وسائل» قرار داد...، بلکه ظاهر این روایات این است که امامان اهل بیت (ع) در مقام بیان مصالح مردم و محافظت آنان از افتادن در امور هلاکت‌بار بوده‌اند (خمینی، ۱۳۷۶، ۵۲/۲-۵۳).

نمونه روشن آن در حوزه خانواده، روایت زیر است:

نقل شده است که زنی به نام بریره از شوهرش طلاق گرفته بود، ولی شوهر به وی التماس می‌کرد که به زندگی مشترکشان بازگردد. پیامبر (ص) ماجرا را دید و به زن گفت ای کاش به زندگی مشترکتان برمی‌گشتی. وی گفت: آیا به من امر می‌کنی؟ پیامبر پاسخ داد که نه، من به عنوان واسطه و شفیع، چنین مطلبی را مطرح کردم (نوری، ۱۴۰۸، ق، ۱۵/۳۲).

اگر روایتی از شأن ارشادی معصوم صادر شده باشد، به طور کلی قابل استناد در فقه نخواهد بود؛ بنابراین برخی از فقها گفته‌اند تنها نهی و امری که از شأن مولویت مولا صادر شده باشد، لزوم اطاعت دارد (توحیدی، ۱۳۷۷، ۳۰۲/۲).

نمونه روایتی که ممکن است از شأن ارشاد صادر شده باشد، روایت زیر است:

«به امام (ع) گفتم مردی از شیعیان با زنی ازدواج کرد؛ سپس وی را طلاق داد؛ بعداً تصمیم گرفت که به وی رجوع کند، ولی زن قبول نکرد مگر به این شرط که دیگر وی را طلاق ندهد و زن دیگری نگیرد. مرد شرط زن را قبول کرد، ولی بعد از آن می‌خواهد با زن دیگری ازدواج کند، وظیفه اش چیست؟ امام فرمود: کار بدی کرد که چنین شرطی را پذیرفت. او چه می‌داند که در گذر زمان، چه تصمیمی خواهد گرفت؛ به او بگو باید به شرطی که پذیرفته پای بند باشد» (شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ق، ۳/۲۳۲).

اگر ما این روایت را مثلاً صادر از شأن ابلاغ بدانیم، ظاهر ابتدایی این جمله «بئس ما صنع» (کار بدی کرد) بر حرمت یا دست‌کم کراهت پذیرش شرط زن، دلالت می‌کند؛ ولی این دلالت در صورتی است که امام (ع) از شأن بیان حکم شرعی، این مطلب را بیان کرده باشد؛ اما به نظر می‌رسد که این جمله جنبه ارشادی دارد و مراد این است که اگر انسان این قبیل شرایط را بپذیرد، کار درستی نیست؛ چون ممکن است بعداً پشیمان شود؛ همان طور

که برخی از فقها این حدیث را از شأن ارشادی دانسته و درباره معنای آن گفته‌اند:

این حدیث، ارشاد به این است که او نمی‌داند بعد از پذیرش این شرط پشیمان نخواهد شد؛ بنابراین بهتر است که این شرط را نپذیرد ولی اگر پذیرفت، باید به شرطش وفا کند (غروی، ۱۴۲۵ق، ۳۵/۴).

نمونه دیگر، این روایت است: «سأله بعض اصحابنا عن الرجل المسلم تعجبه المرأة الحسنة، ایصلح له ان یتزوجها و هی مجنونة قال: لا، ولكن ان كانت عنده امة مجنونة فلا بأس بان یتأھا و لا یطلب ولدها» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۸۵/۲۰)؛

«یکی از شیعیان از امام(ع) درباره مرد مسلمانی پرسید که از زن زیارویی که دیوانه است خوشش می‌آید آیا درست است با وی ازدواج کند؟ امام فرمود: نه، ولی اشکالی ندارد که با کنیز دیوانه‌اش آمیزش کند، ولی از باردار شدنش جلوگیری کند.»

ذیل روایت نشان می‌دهد که این پاسخ، به جهت مفاسدی است که بر این کار مترتب می‌شود و نمونه آن، احتمال سرایت دیوانگی به کودک است.

برخی از فقها این حدیث را صادر از شأن ابلاغ دانسته‌اند؛ برای نمونه، صاحب وسائل در عنوان باب می‌نویسد: «باب کراهة تزویج المجنونة» (همان، ۸۵؛ و نیز ر. ک: فیض کاشانی، ۱۴۰۱ق، ۲۵۶/۲).

ولی به نظر می‌رسد که امثال چنین روایاتی، در مقام بیان حکم شرعی کراهت نیست، بلکه از شأن ارشادی امام(ع) صادر شده است؛ از این رو، نمی‌توان طبق آن فتوا داد همان طور که برخی از فقها پس از نقل این قبیل روایات گفته‌اند: ظاهر این است که مفاد این روایت، امور ارشادی هستند که نه به کراهت موصوف می‌شوند، نه به استحباب (جزائری، بی‌تا، ۲۷۰).

همچنین نمونه احتمالی دیگری هم وجود دارد (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ۵۶۰/۲۰)؛ که برای اختصار، از بررسی آن چشم می‌پوشیم.

ناگفته نماند که به اعتقاد نگارنده، پیامبر(ص) ولایت بر تشریح هم داشته است (ضیایی فر، ۱۳۸۸، ش ۷۳/۲۱ به بعد) و احکام تشریحی پیامبر(ص) در فقه قابل استناد است. ولی از آن جا که نمونه‌ای از احکام تشریحی پیامبر(ص) در حوزه خانواده نیافت، آن را از زمره شیوه‌نامه‌ها مطرح نکرد.

«ابلاغ»، «تبيين» و «تشریح»، تنها شؤون معصوم نیستند تا همه روایات معتبر معصومان در استنباط احکام خانواده قابل استناد باشند؛ بلکه غیر از این سه شأن، معصومان شؤون دیگری هم داشته اند که مقدار قابل توجهی از روایات، از دیگر شؤون معصومان صادر شده اند؛ از این رو، نباید تصور شود که:

۱. چون معصومان شؤون دیگری نداشته اند، همه روایات معتبر، قابل استناد در استنباط احکام خانواده اند یا قاعده اولی را صدور از شأن تبلیغ، تشریح و تفسیر دانست و به سرعت آن را مستند استنباط فقهی قرار داد بلکه با توجه به این که احکام خانواده از حوزه روابط انسان با دیگر انسان ها است، باید به دنبال قرائن و شواهد اطمینان آور بود تا احراز شود روایت از شأن تبلیغ یا تشریح یا تفسیر است؛ و بتوان آن را مستند استنباط فقهی قرار داد؛ و در صورتی که صدور بر اساس این سه شأن احراز نشود - هر چند با احراز تعدی - نمی توان بنا بر قاعده اولی، آن را مستند استنباط فقهی قرار داد.

۲. چون تنها پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و امام حسن (ع)، عملاً متصدی امر حکومت شده اند، پس در روایات این سه بزرگوار احتمال صدور از شأن ولایت داده می شود و احتمال حکم ولایی درباره روایات دیگر معصومان وارد نیست؛ اما به نظر ما احتمال ولایی بودن در روایات دیگر امامان هم داده می شود، پس برخی از روایات معتبر دیگر که صادر از شأن ولایتند، علی الاصول در فقه قابل استناد نیستند.

۳. چون معصومان غیر از شأن ابلاغ، ولایت و قضاوت، شأن دیگری نداشته اند، اگر روایتی از شأن ولایت و قضاوت صادر نشده بود، حتماً بیانگر حکم شرعی و قابل استناد در فقه است؛ بلکه برخی روایات معتبر صادر از شأن تفریغند که در این صورت، باید بررسی شود که آیا عنوان مذکور در روایت، موضوع حکم فقهی است یا عنوان عالی که این عنوان زیرمجموعه آن است، موضوع حکم فقهی است؟ همچنین برخی از روایات، صادر از شأن ارشادند و در این صورت، در فقه غیر قابل استناد خواهند بود.

پس در استنباط احکام فقهی - حقوقی زنان و خانواده از روایات باید هم همه شؤون معصومان را در نظر گرفت و هم آن ها را منحصر به شأن ابلاغ، تبیین و حکومت و قضاوت ندانست؛ بلکه احتمال صدور روایت از شؤونی نظیر تفریغ و ارشاد را در نظر داشت و تنها در صورتی که ثابت شود روایت صادر از شأن ابلاغ، تشریح و تفسیر معصوم است، در فقه قابل استناد خواهد بود.

۱. قرآن کریم.
۲. اشقر، محمد سلیمان (۱۴۲۴ق)، افعال الرسول و دلالتها على الاحكام الشرعية، دارالنفائس، عمان، چ ۱.
۳. اصفهانی، محمد حسین (۱۳۷۴)، نهاية الدراية في شرح الكفاية، انتشارات سيدالشهدا(ع)، قم، چ ۱.
۴. امام خمینی (۱۳۷۹)، کتاب البيع، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چ ۱.
۵. امام خمینی (۱۳۸۵ق)، قاعدة لاضرر، مؤسسه اسماعيليان، قم، چ ۱.
۶. بحرانی، يوسف (۱۴۰۹ق)، الحدائق الناضرة، دارالاضواء، بيروت، چ ۲.
۷. توحيدى، محمدعلى (۱۳۷۷)، مصباح الفقاهة (تقريرات درس آية الله خويى)، انتشارات داوری، قم، چ ۱.
۸. جزائرى، سيدعبدالله (بى تا)، التحفة السنية فى شرح النخبة المحسنية، بى نا، بى جا.
۹. جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، تفسير تسنيم، مركز نشر اسراء، قم، چ ۷.
۱۰. حر عاملی، محمد (۱۴۱۶ق)، وسائل الشيعة، مؤسسة آل البيت، قم، چ ۳.
۱۱. حویزی، عبدعلى (بى تا)، نورالثقلين، المطبعة العلمية، قم، چ ۱.
۱۲. خمینی، سيدمصطفى (۱۳۷۶) الطهارة، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخمينی، تهران، چ ۱.
۱۳. سيدمرتضى، على (۱۴۱۰ق)، الشافى فى الامامة، مؤسسه الامام الصادق(ع)، چ ۱.
۱۴. شهيد ثانی، زين الدين (۱۳۷۴)، تمهيد القواعد، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، چ ۱.
۱۵. شيخ صدوق، محمد (۱۴۰۴ق)، من لا يحضره الفقيه، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چ ۲.
۱۶. شيخ طوسى، محمد (۱۳۹۰ق)، الاستبصار، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
۱۷. _____ (۱۴۱۵ق)، الخلاف، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چ ۱.
۱۸. ضیائی فر، سعید (۱۳۸۸) «ولایت پیامبر و امام بر تشریح»، معارف اسلامی، شماره ۲۱، سال ششم، شماره اول.

۱۹. _____ (۱۳۹۲)، فلسفه علم فقه، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، قم، چ ۱.
۲۰. طباطبایی بروجردی، سیدحسین (۱۴۰۹ق)، جامع احادیث الشيعة، انتشارات مهر، قم، چ ۱.
۲۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، اسماعیلیان، قم، چ ۱.
۲۲. طبرسی، فضل (۱۳۵۴ق)، مجمع البیان، مطبعة العرفان، صیدا.
۲۳. غروی، علی (۱۴۲۵ق)، التنقیح فی شرح المکاسب (تقریرات درس آیت الله خوئی)، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، قم.
۲۴. فیض کاشانی، محمدمحسن (۱۴۰۱ق)، مفاتیح الشرایع، تحقیق سیدمهدی رجایی، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم، چ ۱.
۲۵. کلینی، محمد (۱۳۶۷)، الکافی، دارالکتب الاسلامیة، تهران، چ ۲.
۲۶. مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۸۶)، مکتب در فرآیند تکامل، کویر، تهران، چ ۳.
۲۷. نوری، حسین (۱۴۰۸ق) مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، چ ۲.
۲۸. هادوی تهرانی، مهدی (۱۳۷۸)، مکتب و نظام اقتصادی اسلام، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، قم، چ ۱.